

بدرقه مادر لطفی



روز سختی بود، هر طور بود با چند شاخه بسیار زیبای گل های سرخ و سفید رز خود را جلوی بیمارستان توس رساندم.

جمعیت نسبتاً زیادی جمع شده بودند و همه منتظر بودیم.

منتظر مادر لطفی، ولی انگار ته قلب مون قبول نمی کردیم برای چه کاری آمدیم.

شاید اومدیم ملاقات مادر لطفی و حالا منتظریم درها را باز کنند و بگویند می تونید بیاید ملاقات و ما به زودی چهره خندان و مهربانش را در لباس شیک سفیدی خواهیم دید.

ولی مادر خود از در بیرون آمد، وای وای، نه در لباس شیک زیبا نه، پیچیده در پارچه ترمه و روی دست های عاشقانش و ما هم مات و ساکت و غمزده به دنبالش روان تا انتهای خیابان سوار اتوبوس ها شویم و دنبال آمبولانسی که مادر را می برد....

یاد شعر شهریار در سوک مادرش افتادم.

"بردی مرا بخاک سپردی و آمدی؟"

تنها نمیزارمت ای بینوا پسر"

مادر لطفی و مادران و خانواده های خاوران ما را در راه داد خواهی تنها نخواهند گذاشت.

یکی از مادران پارک لاله ایران

۲۴ بهمن ۱۳۹۷